

## ■ جستاری در نسخه خطی روزمه خسروان پارسی

علیرضا سلیمان زاده

### ■ چکیده

مقاله حاضر، در واقع پژوهشی درباره نسخه خطی روزمه خسروان پارسی می‌باشد. در این مقاله، بر آنیم تا نسخه خطی مورد نظر را، از جنبه‌های گوناگون تاریخ‌نگارانه، مورد کند و کاو و بررسی قرار بدهیم. بررسی روش و بینش تاریخ‌نگاری وقار شیرازی، ارائه تحلیل کاملی از قسمت دیباچه کتاب مورد نظر از جمله کارهائی است که سعی شده در این بررسی مورد توجه قرار بگیرد. همچنین ارائه اطلاعاتی در زمینه شرایط فکری زمانه‌ای است که وقار شیرازی در آن می‌زیسته است. جریان‌های باستان‌گرایی، از جمله عواملی است که بر سبک نویسندگی این زمانه تأثیرگذارده است. اهمیت اساسی مباحثی که در این جا مطرح خواهد شد، به قدری است که حاوی رهنمودهای ارزنده‌ای برای خوانندگان نسخه خطی مورد نظر خواهد بود.

### کلیدواژه‌ها

روزمه خسروان پارسی / میرزا احمد وقار / باستان‌گرایی / سره‌نویسی / دست‌نویس / گرت‌برداری.

### تحقیقات تاریخی

فصلنامه گنجینه اسناد: سال بیستم، دفتر سوم، (پائیز ۱۳۸۹)، ۴۱- ۲۲  
تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۶/۲۹ ■ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۰/۲۶

# جستاری در نسخه خطی روزمه خسروان پارسی

علیرضا سلیمان زاده<sup>۱</sup>

## مقدمه:

در سده‌های دوازدهم و سیزدهم قمری، تاریخ‌نویسی ایران محور، جایگزین تاریخ‌نویسی اسلامی شد و بدین ترتیب بود که گذشته‌های فراموش شده تاریخ ایران پیش از اسلام، مورد توجه قرار گرفت. این پدیده، در واقع پیامد ارتباط‌های فرهنگی با هند و اروپای آن زمان بود. بنابراین، باستان‌گرایی در این دوره، ارتباطی نزدیک با آشنائی ایرانیان با تمدن جدید غرب داشت. از زمره این نخستین برخوردها، می‌توانیم از جنگ‌های ایران و روسیه یاد کنیم که در آن جامعه سنتی ایرانی با تمدن برخوردار از فناوری و توسعه طلب غرب روبه‌رو شد. البته درخور گفتن است که پس از یورش عرب‌ها نیز، بر هشیاری و آگاهی تاریخی ایرانیان افزوده شد و توجه به تاریخ ملی نیروی تازه‌ای به خود گرفت.

قبل از برخورد ایران با تمدن تازه غرب، فن تاریخ‌نویسی ایران بر همان مدار یک‌هزارساله خود می‌چرخید، ولی سیر آن یکنواخت نبود. روی هم رفته دو جریان متمایز تاریخ‌نویسی رشد پیدا کرد که یکی از آنها "تاریخ ملی باستانی" بود. در آن زمان آنچه از تاریخ باستانی ایران دانسته می‌شد، آشفته و درهم و درعین حال آمیخته با افسانه بود؛ مگر عصر ساسانی که تا اندازه‌ای درباره آن شناخت درستی داشتند. کتاب **روزمه خسروان پارسی** وقار شیرازی نیز، با وجود آن که از تأثیرات زمانه خودش چندان برکنار نبوده است، اما بر همان شیوه و مدار یک‌هزارساله عهد پیشین به نگارش درآمده است.

میرزا احمد وقار شیرازی، از جمله کسانی است که در سده سیزدهم قمری، تاریخ‌نویسی

۱. دانشجوی دکترای تاریخ ایران باستان  
دانشگاه تهران.  
soleymanzadeh70@gmail.com



ایران محور را در کتاب **روزمه خسروان پارسی** خود، مورد توجه قرار داده است. وی، در شهر شیراز دیده به جهان گشود. سبب پیدایش نویسندگانی نظیر وقار در دوره بازگشت ادبی ایران، شاید بدان دلیل بود که شهر شیراز، در دوره آرامش عهد کریم خان زند (۱۱۶۳-۱۱۹۳ق.) به رونق و شکوه و همچنین آرامش دست یافت و درسایه آن، علما و فضلاء آن ولایت در عهد سی ساله دوره کریم خان، به کار مطالعه، تتبع و تحقیق پرداختند. بدین ترتیب بود که در دوره بازگشت ادبی، یکباره شاهد ظهور نویسندگانی چون عبدالرزاق بیگ مفتون، خاوری شیرازی و همچنین وقار شیرازی، در سده های دوازدهم و سیزدهم قمری هستیم.

در این جا، برآنیم تانسخه خطی **روزمه خسروان پارسی** (به ویژه قسمت کیانیان) میرزااحمد وقار شیرازی را، مورد کند و کاو قرار بدهیم.

## ۱. نام و نسب وقار شیرازی

میرزااحمد بن میرزامحمدشفیق وصال شیرازی، متخلص به وقار، در شهر شیراز دیده به جهان گشود. سال های ۱۲۳۲ و ۱۲۳۴ق. به عنوان سال تولد وقار ذکر گردیده است؛ اما با اتکا به *فارسنامه* ناصری، می توان حدس زد که سال ۱۲۳۲ق. صحیح تر باشد (فسائی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۰۰۰). میرزااحمد، نخستین فرزند محمدشفیق وصال شیرازی به شمار می آید. میرزامحمدشفیق، معروف به «میرزا کوچک»، از شعرای نامی وادبا و عرفای گرامی عهد فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار می باشد. (مدرس تبریزی، ۱۳۴۶، ج ۶، صص ۳۲۱-۳۲۴)

میرزااحمد شیرازی، در سن پنج سالگی به مکتب رفت و پس از آن در خدمت پدر و عالمان عصر خویش، به تحصیل علوم عربی و فنون ادبی اجتماعی پرداخت و در هر علمی، علم افتخار برافراشت (هدایت، ۱۳۴۰، ص ۱۱۳۲). مؤلف *فارسنامه ناصری*، در این باره چنین نگاشته است: «در علم و فضل، گوی سبقت را از همگنان ربوده، در جمیع فنون، یکفن و در تمام علوم آزموده و ممتحن، خاصه در علوم ادبیه و اقسام حکمت.» (فسائی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۹۹۷) فرصت شیرازی نیز، درباره او این گونه سخن به زبان آورده: «شهدالله که در این اعصار، کم ترادیبی به جامعیت او دیده شده.» (فسائی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۳۹)

وفات پدرش در سال ۱۲۶۲ق. روی داد. از اشعاری که از وقار بر جای مانده، چنین برمی آید که وی به هنگام مرگ پدرش، سی سال داشته است. اولاد وصال شیرازی، با عایدات ملک پدری که ظاهراً تیول بود و همچنین با مقرری ای که از جانب دولت به خانواده شان داده می شد و پرداخت آن غالباً با اشکال هائی مواجه می گردید، و بالأخره با خوش نویسی و تدریس و فنون هنر خویش، زندگی می کردند. (زرین کوب، ۱۳۸۳، صص ۴۷۹-۴۸۰)

وقار پس از مرگ پدرش، سه یا چهارسالی در شیراز ماند؛ اما «از الم فوت پدر دلتنگ گردیده، میل مسافرت و مهاجرت نمود.» (هدایت، ۱۳۴۰، بخش ۳ از مجلد ۲، ص ۱۱۳۳) در

۱. اولاد وصال بجز احمد وقار، عبارت اند از: میرزا محمود متخلص به حکیم، میرزا محمد متخلص به داوری، میرزا ابوالقاسم متخلص به فرهنگ، میرزا اسمعیل متخلص به توحید و میرزا عبدالوهاب متخلص به یزدانی.



سال ۱۲۶۶ق. به درخواست بزرگان هندوستان به آنجا رفت و سالی را در آنجا اقامت گزید. در آن مسافرت، برادرش میرزا محمود حکیم نیز با وی همراه بوده است. در اثنای آن سفر، در بمبئی کتاب مثنوی مولوی را با خط نسخ، به قلم خفی و به قطع کوچک - با حواشی سودمندی که خودش نوشته بود - به چاپ رسانید (مدرس تبریزی، ۱۳۶۶، ج ۶، ص ۳۳۶). هزار جلد از این کتاب، در اطراف ممالک ایران و هندوستان و روم و ترکستان منتشر گردید؛ (فسا، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۰۰۰) تا این که نصرت الدوله فیروز میرزا، حکمران فارس، به وی دستخطی نوشت و او را به شیراز دعوت کرد. وقار، به وطن باز آمد و در سال ۱۲۷۴ق. راهی تهران شد.

وقار را پس از چهل روز اقامت در تهران، گویا صدراعظم به ناصرالدین شاه معرفی کرد که مورد توجه شاه واقع گردید و با خلعت و هدایا، به زادگاه خود بازگشت. وقار پس از بازگشت از تهران به شیراز، دیگر بار در سال ۱۲۸۱ق. به تهران سفر کرد. در مقدمه کتاب *انجمن دانش*، به این سفر اشاره شده است: «در سال ۱۲۸۱ هجری، عبورم به دارالخلافه... تهران افتاد.» (وقار، ۱۳۶۶، ص ۵) در دیوان اشعار وقار نیز، بیتی که به این سفر اشاره دارد، دیده می شود:

دریغارمغان از پارس بهردوستان ری پس از شش ساله هجرت، کام خشک و چشم تر دارم  
(وقار، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۵۹)

بیت مزبور، تصریح دارد که فاصله سفر دوم وقار با مسافرت اول او به تهران، شش سال بوده است.

وقار پس از مسافرت به عتبات عالیات، همه عمرش را در شیراز به سربرد و به سال ۱۲۹۸ق. در سن ۶۶ سالگی، به مرض استسقا، فوت گردید و در حرم احمد بن موسی (شاهچراغ)، در کنار پدر، به خاک سپرده شد.

## ۲. آثار وقار شیرازی

تألیفات زیادی که در موضوعات مختلف از قبیل تاریخ، داستان، حدیث، تفسیر و جز آن، به زبان های عربی و فارسی، به نظم یا به نثر از وی باقی مانده، گواه دانش گسترده وقار است. در خط ثلث و رقاع و شکسته نیز، ماهر و بخصوص در خط نسخ استاد بوده است. آثار وقار شیرازی، بدین شرح است:

دیوان شعر، *انجمن دانش*، *عشره کامله*<sup>۱</sup>، *مثنوی خضر و موسی*<sup>۲</sup>، *رموز الاماره*<sup>۳</sup>، *مرغزار*<sup>۴</sup>، *مثنوی بهرام و بهروز*، *قانون الصداره*، *شرح شش رباعی محتشم*، *مجالس السنه و محافل الازمنه*، *ریحانة الادب*، *اهبة الادیب*، *تاریخ چهارده معصوم*، *روزمه خسروان پارسی* یا *تاریخ ملوک عجم* (نسخه حاضر). کتب و رسالات دیگری نیز از وی باقی مانده است.

۱. این کتاب، به شیوه *گلستان سعدی* نوشته شده و هر چند نویسنده در آن، همچون *گلستان سعدی* زیاد به دنبال سجع و دیگر آرایه های ادبی نبوده، اما قریحه نثرنویسی وقار را در خور تحسین نشان می دهد. وقار نیز، اشاره کرده که در نوشتن *انجمن دانش*، اقتدا به شیخ مصلح الدین شیرازی کرده است (وقار شیرازی، ۱۳۶۶، ص ۱۴). کتاب *انجمن دانش*، به تصحیح محمود طاووسی، در سال ۱۳۶۶ به چاپ رسیده است. بنا به نوشته مصحح کتاب، وقار طرح نوشتن *انجمن دانش* را پیش از سال ۱۲۸۱ق. ریخته و آن را به یک مقدمه، سه مقاله و یک خانه باب بندی کرده است. (وقار شیرازی، ۱۳۶۶، صص ۷-۶)

۲. موضوع این کتاب، ذکر رشادت ها و مصایب امام حسین (ع) و یارانش و سوگواری بر آنان است. وقار پس از مقدمه ای شیوا و دلنشین در ستایش خداوند، کتاب را به ده مجلس - که به تعداد دهه عاشورای حسینی است - تقسیم کرده و به همین دلیل، نام *عشره کامله* بر آن نهاده است (وقار شیرازی، ۱۳۶۰، صص مقدمه)

۳. مثنوی مزبور - که در ۲۹ م صفر سال ۱۲۹۵ق. نوشتن آن به پایان رسیده است - تاریخ تصنیف آن بایستی پس از سال ۱۲۸۳ و پیش از ۱۲۸۶ قمری صورت گرفته باشد و دارای ۳۵۱۱ بیت است (ماهیارنوبی، ۱۳۳۵، صص ۹۴-۹۵). اصل داستان، مربوط است به ملاقات عقل و عشق، حضرت موسی و خضر، آن طوری که در قرآن و تفسار معتبر است. بنا به نوشته طاووسی، این مثنوی، به شیوه مثنوی معنوی مولانا جلال الدین به نظم کشیده شده و بر اساس سوره کھف، سوره انبیا و دیگر سوره های قرآنی است. در حقیقت این مثنوی، گنجینه ای از آیات قرآنی، احادیث، و روایات است. (وقار شیرازی، ۱۳۶۰، ص چهار مقدمه)

۴. بنگرید به: وقار شیرازی، ۱۳۶۲، *رموز الاماره*: ترجمه منظوم فرمان حضرت علی بن ابیطالب (ع) به مالک اشتر نخعی.

۵. این کتاب، به شیوه *کلیله و دمنه* و *انوار سہیلی* نوشته شده و دارای نثری مسجع می باشد. طرح این نامه، چنین است که گروهی از آدمیان به جزیره ای از جزایر جنیان رسیده، چون آن را سرسبز و پر نعمت می بینند، در آن سکونت اختیار می کنند. (وقار شیرازی، ۱۳۷۲، ص ۱۱)



## ۲-۱. مشخصات روزمه خسروان پارسی

کتابی است که نسخه خطی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران آن، دارای ۳ جلد می‌باشد. جلد نخست آن در باب تاریخ پیشدادیان (ش. ۲۴ مجموعه حکمت)، جلد دوم درباره تاریخ کیانیان (ش. ۲۵ مجموعه حکمت) و به دنبال آن، جلد سوم در زمینه اشکانیان و ساسانیان (ش. ۶۳ حکمت) نوشته شده است. جلد دومش - که نگارنده، بیش تر بررسی حاضر خود را درباره آن متمرکز کرده - به خط نستعلیق سده چهاردهم قمری نوشته شده و دارای جلد تیماج سرخ ضربی مقوائی و کاغذ فرنگی کبود و ربعی می‌باشد. نسخه خطی دیگری از این کتاب، در کتابخانه ملی ایران (به شماره ۱۲۱۱/ف) موجود است که در سال ۱۳۳۱ ق. به خط نستعلیق محمدحسین در شیراز رونویسی شده است. مطالب این اثر نیز، در زمینه سرگذشت پادشاهان پیشدادی، کیانی و ساسانی می‌باشد.

«روزمه خسروان پارسی» و «تاریخ ملوک عجم»، نام‌هایی است که امروزه برای نامیدن اثر مزبور به کار می‌رود. نام این کتاب در *فارسنامه ناصری* - که در آن فرهنگ، برادر وقار، شرح حال پدر و خاندان خود را نگاشته - تحت عنوان *تاریخ ملوک عجم* قید گردیده است (فسائی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۹۹۸). اما *روزمه خسروان پارسی*، نامی است که خود وقار شیرازی در مقدمه قسمت پیشدادیان نسخه خطی *روزمه خسروان پارسی*، آشکارا به آن اشاره کرده است: «درخور چنان دیدم که این نامه پهلوی را، *روزمه خسروان پارسی* سازم تا در جهان، یادگاری گذارم و بر دربار پادشاهی، نامی برآرم...» (وقار، *روزمه خسروان پارسی*، ج ۱، ص ۶).

وقار شیرازی در مقدمه خود، به مشکلات و پربیشانی‌های اشاره کرده که در ضمن نگارش *روزمه خسروان پارسی* برایش پیش آمده است. وی نوشته است، مشکلات مزبور مانع از آن بوده که وی بتواند کتاب خود را آن گونه که شایسته بوده، بنگارد. او تاریخ پایان کتاب را، سال ۱۲۸۱ ق. آورده است: «اگر چه ستیزه بسیار که آمیزه روزگار است و انگیزه پریشانی دل و پراکندگی اندیشه، مرا روزی دو با خود نگذاشت و آسوده نداشت که این نامه را چنان که باید درخور بیارایم و چنان که خواهیم آراسته نمایم، ولی با اختر پیروز پادشاه - که همواره تابنده باد - این گفتار، آئین و آذین گرفت و در سال هزار و دویست و هشتاد و یک از روزمه تازی، انجام پذیرفت.» (وقار، *روزمه*، ج ۱، ص ۶).

## ۲-۲. تحلیلی بر دیباچه وقار شیرازی

وقار در کتاب *روزمه*، چگونگی معرفی و آغاز متن را با افزودن دیباچه‌ای بر کتاب خود (در قسمت پیشدادیان) حل کرده است. طبیعی است که این دیباچه، از حیث سبک، زبان و نکات مورد تأکید، با دیگر متون دارای تفاوت‌هایی باشد. اما از لحاظ ساختار و مضمون،



تا حدودی شبیه متون دیگر می‌باشد. از همین دیباچه یا مقدمه، می‌توان اطلاعاتی، هر چند اندک در مورد نویسنده اثر و سبک تاریخ‌نویسی وی به دست آورد. دیباچه وقار، همانند اغلب متون سابق، با یک بخش مذهبی در حمد و ستایش خداوند و پیامبران آغاز گردیده: «سپاس بیکران و ستایش بی‌پایان، خداوندی را سزد که بی‌انبار و مانند است و بی‌جفت و پیوند؛ بر هر نهفت داناست و بر هر آیف‌ت توانا؛ خرگاه سپهر به نیروی دانائی و بازوی توانائی برافراشت... نخست درود و آفرین بر جان پاک پیمبران سزیده و خوشوران برگزیده که پشتی رستگارانند و کشتی رستگاری راستگاران؛ پناه هر بی‌پناه و رهنمای هر گمراه؛ بویژه و خوشور بزرگ و پیام‌آور سترگ (پیامبر اسلام) که بر سران افسر است و بر خداوندان سر، نخستین خرد است...» (وقار، روزمه، ج ۱، صص ۱-۲)

در ادب سیاسی وقار، خداوند، دسته‌ای از مردم را برگزیده و از دیگران متمایز آفریده است. وی دسته‌ای از آنان را، پیامبران و دسته‌ای دیگر را، پادشاهان دانسته. هدف یکی از این دسته‌ها را، سعادت این جهانی و دسته دیگر را، آمرزش آن جهانی معرفی کرده است. در واقع، وی پیامبران و پادشاهان را کسانی بر شمرده که جهان، وابسته به وجود آنهاست: «پس از میان مردمان، دو گونه مردم برگزید و ایشان را ویژه فرمود؛ یکی را پایه پیمبری داد و یکی را مایه پادشاهی بخشید، تا از یکی کار و بار این جهانی به کام شود و از دیگری، انگیزه آمرزش آن جهانی پدram گردد. یکی را برتری نهانی داد و یکی را مهتری آشکار بخشید؛ تا آن به پایمردی سرورش آئین نو نهد... یکی، پیام‌آور خداوند جهان است و یکی، کدخدای کهان و مهان و بدون این دو، رشته پیوستگی گسیخته شود و کاروبار زندگی به هم ریخته.» (وقار، روزمه، ج ۱، صص ۱-۲)

در این رابطه استعاری، وقار کوشیده است تا پیمبری و پادشاهی را متعلق به شخصیتی ممتاز، خاصه و برتر از عامه مردم بداند. مبانی نظری وقار شیرازی در این دیباچه، بحثی خطابی-دینی است که در دیباچه‌های اغلب متون تاریخی دوره‌های مختلف دیده می‌شود. در چنین نوشته‌هایی، هرگونه دریافت خردورزانه و مبتنی بر تحلیل واقعیت تاریخی غایب است. در واقع، وقار در این جا با آوردن پیامبران و شاهان در کنار هم، به قدرت خاصه پادشاه مشروعیت دینی داده است. در دوره گذار، شاهان همچون پیامبران، برگزیدگان بلاواسطه خداوند هستند و نقش آنان به عنوان فرمانروایان با پیامبران از یک سو و آفریننده عالم برای حفظ نظام احسن آفرینش از سوی دیگر، همانندی و هماهنگی دارد. شاه، نماینده و عامل مشیت الهی بر روی زمین است. در دوره صفوی نیز، بسیاری از تاریخ‌نویسان "دایره سلطنت" را، ادامه "دایره امامت" می‌دانستند.

وقار در ادامه مطالب خود، درباره ضرورت وجود پیامبران و پادشاهان، چهار بیت آورده است: یکی است مایه هستی، یکی است سایه یزدان یکی بزرگ به پیدا، یکی سترگ به پنهان

یکی به نیروی یزدان، نموده داد به مردم  
 یکی به دیده بینا نموده راه به رهرو  
 یکی به جرگه مردم بخوانده گفته یزدان  
 یکی به دست توانا، فکنده دیو به زندان  
 یکی کشنده به داد و یکی کشنده به کیفر  
 یکی پیمبر والا، یکی خدیو جهانیان(وقار،  
 روزمه، ج ۱، ص ۲)

به هر حال، در این بیت‌ها، بازمانده نظریه شاه آرمانی دوره باستان و همچنین، نظریه سلطنت مطلقه دوره اسلامی، در کانون اندیشه تاریخ‌نویسانی چون وقار شیرازی دیده می‌شود. وقار، ابیات مزبور را در واقع به نوعی در توجیه نظام استبدادی زمانه‌اش (حکومت شاهان قاجار) به کار گرفته است. در این بیت‌ها، وقار با آوردن پیامبران و شاهان در کنار هم، به قدرت خاصه پادشاه مشروعیت داده و پادشاه را در مصراع اول (یکی است مایه هستی، یکی است سایه یزدان)، سایه یزدان و ظل الله فی الارض معرفی کرده است. در یک چنین اندیشه سیاسی‌ای، شیوه فرمانروائی شاه برگزیده خداوند در دادگری و بیداد، جز با مشیت الهی قابل درک نیست. مصراع اول آخرین بیت (یکی کشنده به داد و یکی کشنده به کیفر)، دلالت بر این امر دارد که پیامبران الهی عدل و داد را در جهان برقرار می‌کنند، در حالی که پادشاهان آن‌ها را اجرا می‌کنند و پاسدار و سیاستگر عامه می‌باشند. در واقع در کنش پیشینیان و از جمله در کنش سیاسی خود وقار شیرازی، تنبیه و مجازات متجاوزان، از زمره حقوق خاصه پادشاه بوده است.

در ادامه دیباچه کتاب، نویسنده اشعاری در نعت رسول اکرم (ص) سروده است. همچنین به مدح حضرت علی (ع) نیز پرداخته است. بعد از این مقدمه، وقار به مدیحه‌گویی ناصرالدین شاه پرداخته، و این کتاب را، به پادشاه قاجار پیشکش کرده است: «شاباش و زه بر خداوندگار مه‌خسرو کامکار و پادشاه نامدار، سایه خداوند و بلندپایه ارجمند، افسر پادشاهان و دادرس دادخواهان، مرزبان کشور ایران و از ردان گوهر دلیران، خدیو باهوش و هنگ» (وقار، روزمه، ج ۱، صص ۳-۴) بعد از آوردن این عبارت‌ها، بیت‌هایی را در مدح ناصرالدین شاه به قلم آورده که بیت آغازین آن، چنین است:

جهاندار، شه ناصرالدین نیو پدر بر پدر، شاه ایران خدیو (وقار، روزمه، ج ۱، صص ۴-۵)  
 در گذشته، تاریخ‌نویسی، بیرون از محدوده قدرت سیاسی جایگاه چندان مستقلمی نداشت. لذا، وقار شیرازی طبق سنت زمان خود، به ستایش ناصرالدین شاه پرداخته است. وقار، اشاره کرده که خواننده برای مطالعه روزمه خسروان پارسی، هیچ نیازی به ناز وقار ندارد. دلیل وی در این مورد، آن است که نظیر این کتاب در روزگاران گذشته و معاصر با وقار، نوشته شده است. اما خود او تصریح کرده که در روزمه خسروان، چندین ویژگی وجود دارد که مطالعه آن را چندان نامطبوع نخواهد کرد. مؤلف در این باره

چنین آورده: «اگرچه از استادان دانشور و نامه‌نگاران هر کشور از روزگار گذشته و اکنون، نامه‌های شگرف و روزمه‌های ژرف در میان است که بدان‌ها هیچ به ناز و قار نیاز نیفتد که کس از دریا به فرغر نپردازد و... ولی در این نامه، ویژه چند است که این نامه نیز چندان بیهوده و نادلپسند نخواهد بود.» (وقار، روزمه، ج ۱، ص ۶) و ویژگی‌های کتاب خود را چنین برشمرده: «نخست آن‌که چون آئین گفتار پارسیان در این روزگار از میان رفته، این‌گونه سخن بی‌شگفتی و نغز نباشد. دیگر آن‌که از اندرز و پند پادشاهان باستان از هر جا و جن، آنچه به‌دست کرده‌ام و به چنگ آورده‌ام، از آن چشم‌نپوشیده، به سرواد پارسی و بر آئین شهنامه سروده‌ام که سرود را، در دل نشستی دیگر است. سه‌دیگر آن‌که از گفتار استاد بزرگوار و سخن‌پرداز نامدار، خداوند سخن، دانشور طوس آنچه بر گزیده و پسندافتاد، در این نامه نبسته‌آمد... چهارم آن‌که این نامه گرامی، به نام بلند و پاشنامه ارجمند پادشاه جهان و خداوندگار مهان، دارای کشور ایران، خسرو بافره و داد و خدیو فرشته‌نهاد و برآورده کردگار و سایه آفریدگار (ناصر الدین شاه)، آغاز شد و انجام پذیرفت...» (وقار، روزمه، ج ۱، صص ۶-۷).

### ۲-۳. منابع وقار و روش او

روضه‌الصفاء، اثر میرخواند (۸۳۶ یا ۸۳۷-۹۰۳ ق.) و همچنین شارستان چهارچمن، منابع اصلی وقار شیرازی در نگارش روزمه خسروان پارسی بوده‌است. بررسی دقیق و مقایسه این دو اثر، نشان می‌دهد که الگوی وقار در تألیف خود، متون متقدم و مخصوصاً کتاب روضه‌الصفاء بوده‌است. در واقع، وقار کار خود را بر پایه روضه‌الصفاء و کتاب شارستان مبتنی ساخته و از این آثار گرت‌برداری کرده‌است.

گرت‌برداری، به شیوه‌ای اشاره دارد که در آن، وقایع‌نگار یک یا چند متن پیش از خود را به عنوان الگو برمی‌گزیند و روایت خویش را بر آن مبتنی می‌سازد. گاهی وقایع‌نگار، متنی قدیم‌تر را کلمه به کلمه بازنویسی می‌کند و گاهی متن را به مثابه الگو در نظر می‌گیرد و در تألیف خویش، تغییراتی در واژه‌ها و عبارات آن ایجاد می‌کند و یا از روش گرت‌برداری به طور کامل چشم‌پوشد و متنی جدید و اصیل می‌نویسد. وقار از میان سه گزینه، بیش‌تر به گرت‌برداری از نوع اول و دوم گرایش نشان داده‌است، یعنی در پاره‌ای از جاها، متن الگوی خود را کلمه به کلمه بازنویسی کرده و یا واژه‌ها و عبارات را تغییر داده و گاهی از متن الگو اطلاعاتی را کاسته و یا چیزهایی به آن افزوده‌است. این امر، شاید بنا به ملاحظات متعدد ناشی از سبک یا بنا به ملاحظات دیگر مؤلف بوده‌است. در هر حال، تشخیص متن یا متون الگوی وقار در نگارش روزمه خسروان پارسی، ضروری است.



سابقه‌گرته‌برداری در زبان فارسی، به گذشته‌های دور و دست‌کم به عهد غزنویان بازمی‌گردد. این کار، در سنت تاریخ‌نویسی اسلامی و عثمانی نیز سابقه دارد. برخی پژوهشگران، از مورخان مسلمانی که از شیوه‌گرته‌برداری بهره‌برده‌اند، به عنوان سارقان ادبی نام برده و شیوه آن‌ها را رونویسی یا اقتباس از آثار دیگران قلمداد کرده‌اند. این ارزیابی، هم ناقص است و هم نمایانگر کوششی است برای تحمیل هنجارهای تاریخ‌نویسی سده بیستم غرب بر متونی که در زمان و مکانی متفاوت نوشته شده و رهیافتی دیگرگونه داشته‌اند. (کوئین، ۱۳۷۸، صص ۳۸-۳۹)

هرچند وقار مطالب خود را در برخی از جاها از کتاب میرخواند گرته‌برداری کرده، اما میرخواند نیز از منابع دیگری از جمله شاهنامه فردوسی، ثعالبی و منابع دیگر بهره برده است. در واقع، طرح و بنیان کتاب میرخواند و به تبع او وقار، احتمالاً ملخص شاهنامه بوده است. اینان، تاریخ پادشاهان ایران را به سبک و روش شاهنامه فردوسی بیان کرده‌اند. میرخواند بجز شاهنامه، منابع دیگری نیز در دست داشته و از گفتار و سخنان تاریخ‌نویسان عرب و عجم نیز سود برده است.

وقار در نقل مطالب کتاب خود، به منابعی اشاره کرده که شاید موجب اشتباه خوانندگان امروزی بشود. از جمله نوشته است: «در پارسی نامه دیدم که گفته است...»؛ «در نامه‌ای از روزمه‌های پارسیان دیدم که...»؛ «در یکی از نامه‌های پارسیان چنین دیدم که...»؛ «در خدیونامه پارسیان آورده‌اند که...»؛ «در یکی از نامه‌های زرتشتیان دیدم که...» و... .

البته اغلب اسامی منابع مزبور، در واقع اشاره به کتاب شارستان پارسیان دارد. شاید خواننده در ذهن خود چنین تصور کند که این‌ها منابع متفاوتی باشند، اما در واقع چنین نیست. در همین زمینه بندهائی از کتاب وقار و شارستان را با هم می‌سنجیم:

وقار	شارستان
به پارسینامه اندر همی گوید که لهراسب در کفیار و کاهش تن بیابان. در جوانی سخت پرداختی، ولی در مردمان بود نه در کوه و پس از درخشیدن مهر جهانتاب، او را پوزش شبان به پای ایستادی و کرده وبه کار و بار خود پرداختی. (وقار، روزمه، ج ۲، ص ۹۱)	او (لهراسب) در جوانی مرتاض بوده، لیکن در کوه مسکن نداشت و از خلاق دوری نگزید... و شب‌ها به پای ایستادی تا آنکه آفتاب طلوع نمودی و بعد از طلوع... مراسم تحیت به‌جا آوردی و بعد از آن، متوجه کار و بار خویش گشتی. (شارستان، ۱۲۲۷ق، ص ۱۳۴)

وقار همچنین، در برخی از جاهای کتاب خود، به منابعی اشاره کرده که خودش به طور مستقیم از آن‌ها استفاده نکرده است. به عنوان مثال، وی در جایی از کتاب خود، از طبری نام برده است و این، به دلیل آن است که *شارستان* نیز در همان جای کتاب خود از اثر مزبور یاد کرده است. بدین معنا که وقار، مطالب کتاب *میرخواند* را به واسطه کتاب *شارستان* در کتاب خود درج کرده است:

وقار	شارستان
در نامه‌ای از روزه‌های پارسیان دیدم که در بالاشدن کاوس به پایمردی کرکسان و... کرکسان، چون از توانائی همانند، بر زمین افتادند. موبدان او را سرزنش و خنده‌ریش نمودند... که <i>میرخواند</i> این گروه را از بدان نموده و من بنده نیز نرانم. (وقار، روزه، ج ۲، ص ۵۶)	گفته‌اند که کیکاوس، به عزم تفرج سموات... چنان‌که مشهور است، به استعانت عقاب صعود نمود. چون طیور بی‌قوت گشتند، نگونسار بر زمین افتادند. پس او را موبدان بر این (کار) ملامت کرده، از این جسارت توبه دادند... و صاحب‌روضه/الصفاه نفی صعود او کرده. (شارستان، ۱۳۳۷، ق ۱، ص ۱۲۱)

همان‌گونه که یاد شد، *میرخواند* در جاهای مختلف به منابع اثر خود از جمله *شاهنامه* فردوسی و *یا روضه‌الصفای* *میرخواند*، رجوع مستقیم نیز داشته است. وقار، کوشیده است تا آرای مختلف و اقوال اغلب تاریخ‌نویسان را در کتاب خود یاد کند. لذا مطالب آنان را گردآورده و در هیچ‌کجا از خودش اظهار نظری در مورد درستی یا نادرستی مطالب مورخان دیگر نکرده است. وی در برخی از جاها، گفتار مورخان را -که گاهی با تعصبات خشک دینی زرتشتی در آمیخته است- رد نکرده، اما اقوال آن گویندگان را یاد کرده تا خودش متهم به داشتن چنین عقایدی نشود.

#### ۲-۴. باستان‌گرایی و سره‌نویسی دوره وقار:

در دوره قاجار، روشنفکرانی که به دنبال رویارویی با تمدن غرب، شکسته و تحقیر شده بودند، شروع به تفسیر دوباره تاریخ گذشته خودشان و بازنگریستن در آن کردند. (آشوری، ۱۳۷۶، ص ۸۰) *میرزا فتحعلی آخوندزاده*، *جلال‌الدین میرزای قاجار* و *میرزا آقاخان کرمانی*، تفکراتی مطرح کردند که در آن، علت عقب‌ماندگی ایران را، در حمله اعراب به ایران و راه پیشرفت و ترقی را، در احیای آداب و رسوم و فرهنگ ایران باستان دانستند. اولین زمره‌های باستان‌گرایی، از دوره ناصرالدین‌شاه قاجار آغاز شد و تا اواخر دوره پهلوی ادامه یافت. توجه به ایران باستان، مدیون انتشار متون ایران‌ستایی همچون *دساتیر*، *دبستان‌المناهب* و *شارستان چهارچمن* در نیمه نخستین سده سیزدهم هجری قمری بوده است. بازخوانی

۱. آخوندزاده، ایران باستان را بسیار ستوده و مدینه فاضله‌ای دانسته که اعراب آن را ویران ساخته‌اند. در زمینه باستان‌گرایی آخوندزاده و سرزنش او از اعراب به عنوان محو‌کننده آن عهد با شکوه، بنگرید به: آخوندزاده، بی‌تا.

۲. جلال‌الدین میرزا، پسر فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۴۶ ق. متولد شد. وی، با افکار و اندیشه‌های آخوندزاده همفکری داشت. سره‌نویسی -که یک شاخه از جریان باستان‌گرایی به حساب می‌آید- از مهم‌ترین مشخصه‌های اندیشه جلال‌الدین میرزا به شمار می‌آید. کتاب *نامه خسروان* وی، به فارسی سره به نگارش در آمده است. جلال‌الدین میرزا، در مقدمه این کتاب درباره سره‌نویسی چنین نوشته است: «این نامه گرامی -که به سخنان صرف و برخلاف عادت عاری از لغات عربی تألیف شده... دلیل بر آن است که نامه‌نگاری در زبان شکرشازان پارسی که خالی از سخنان تازی باشد، میسر است.» (جلال‌الدین میرزا قاجار، بی‌تا، ج ۱، ص ۵)

۳. میرزا عبدالحسین خان معروف به *میرزا آقاخان*، در سال ۱۲۷۰ ق. در بردسیر کرمان متولد شد. وی، پس از مدتی تحت تأثیر اندیشه‌های آخوندزاده قرار گرفت و در گرایش به ایران باستان و باستان‌گرایی، حتی از آخوندزاده نیز پیشی گرفت. از جمله آثار وی -که رویکرد باستان‌گرایی وی را نمایان می‌سازند- می‌توان از *آئینه سکندری* و *سه مکتوب* وی نام برد. آقاخان نیز، یکی از طرفداران سره‌نویسی بود، و دائم ایرانیان را به پاک کردن زبان فارسی از واژه‌های عربی تشویق می‌کرد. او، اعراب را به جهت عربیزه کردن شدید زبان فارسی، مورد نکوهش قرار داده و استیلای زبان عربی را در ایران، ده برابر از قتل عام چنگیزخان خراب‌تر دانسته است (آقاخان کرمانی، ۱۳۲۶، ق ۱، ص ۲۵۹).



و بازگوئی شاهنامه و دیگر متون ایران‌ستای و ایران‌مدار، آن هم در زمانه‌ای که ایران در جنگ با بیگانگان شکست خورده بود، بازسازی هویت ایرانی و زمان‌بندی جدید تاریخ ایران را ممکن ساخت (توکلی، ۱۳۸۱، ص ۱۵). زمانه‌های شاهنامه و دساتیر، جایگزین زمانه‌های کتاب مقدس و قرآن شد. در این نگرش، زمانه‌های کیومرث، هوشنگ، تهمورث و جمشید، جایگزین زمانه‌های آدم، نوح، موسی و عیسی گردید.

بنابراین، در سده‌های دوازدهم و سیزدهم هجری قمری، شور و اشتیاق فراوانی برای پژوهش در زمینه تاریخ ایران باستان پدید آمد که شاید بتوان آن را تحت عنوان نهضت رنسانس برای بازآفرینی تاریخ ایران قبل از اسلام به شمار آورد. *نامه خسروان* جلال‌الدین میرزای قاجار، *نامه باستان و آئینه سکندری* میرزا آقاخان کرمانی، *درالتیجان فی تاریخ بنی اشکان* محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، *تاریخ ایران و تاریخ سلاطین ساسانی*، نوشته میرزا حسین خان ذکاءالملک فروغی و نظایر آن‌ها، از زمره برخی از آثار است که تحت تأثیر این جنبش فکری پدید آمده بود.

**روزمه خسروان پارسی** میرزا احمد وقار شیرازی نیز، در یک چنین محیط فرهنگی بود که شکل گرفت. مطالب این کتاب، حاکی از آن است که وقار نیز، از مطالب کتاب *شارستان چهارچمن* و یا کتاب‌های این چنینی، در نوشتن تاریخ خودش بهره برده است. در واقع، علاوه بر برخی لغات دساتیری، قسمت‌های غلط تاریخی - دساتیری نیز، در جاهائی از کتاب **روزمه خسروان پارسی** رخنه کرده است. این امر که آیا وقار در دوره اقامت یکساله در بمبئی هند با چنین کتاب‌هایی آشنا شده و یا تحت تأثیر شرایط فکری و فرهنگی نویسندگان ایرانی به این سمت کشیده شده است، چندان برایمان روشن نیست. وی، در تهران نیز با نویسندگانی همچون رضاقلی خان هدایت - که در چنین اندیشه‌هایی سیر می‌کردند - دیدار و آشنائی داشته است. هدایت، در زمینه دیدار خود با وقار چنین نوشته است: «پس از بیست سال مفارقت، حقیر را در طهران سعادت صحبتش روی نمود.»

جنبش ساده‌نویسی و پارسی‌نگاری، پیشینه‌ای چندصدساله دارد. این جنبش، در اصل در هند - که تا نیمه سده سیزدهم هجری قمری زبان رسمی آن فارسی بود - آغاز شد. در هندوستان، فضلا به نقص و فساد زبان فارسی پی بردند و قدیم‌ترین کسی که به این عیب متوجه گردید و در صدد اصلاح زبان آن برآمد، شخصی به نام شیخ ابوالفضل بن مبارک (۹۵۸-۱۰۱۳ ق.) بود. وی، عمداً کوشید تا نثر فارسی را از لغات دخیل و بیگانه منزه کند و به جای آن، لغات فارسی خالص را به کار برد. از این لحاظ، باید وی را یکی از پیشاهنگان نهضت سره‌نویسی فارسی شمرد. (آفتاب، ۱۳۶۴، صص ۱۸۰-۱۸۳)

از هدف‌های سره‌گوئی و سره‌نویسی در آن عهد - که تحت تأثیر جریان باستان‌گرایی



بود-آن بود که از ورود واژگان بیگانه‌ای که به ساختار زبان فارسی، و همچنین رسائی و پختگی آن ایراد وارد کرد، جلوگیری شود. امروزه برخی از صاحب‌نظران، دیدگاه‌های مختلفی ابراز داشته‌اند که آیا زبان فارسی باید به نثر فارسی سره به نگارش درآید یا نه؟ برخی از آنان، سرنویسی را کاری دانشوارانه و بر پایه برهان‌های زبان‌شناختی دانسته و برخی نیز، آن را رد کرده و آفتی برای زبان فارسی شمرده‌اند.

در همان زمانی که نشر کتاب‌های فارسی و لغت در هند دوره اکبرشاه تشویق می‌شد، آئین تازه‌ای به نام «توحید الهی» (پورداود، ۱۳۸۰، ص ۲۹) و یا «مذهب الهی» نیز در هند منتشر می‌شد. این آئین جدید، ترکیبی از اصول ادیان مختلف بود که بنا به دستورالعمل ابوالفضل، برای انجام وحدت ملی در هندوستان انجام می‌شد. نهضت دینی عهد اکبرشاه، محرک خوبی برای دین‌سازی بود و موجب گردید تا عده‌ای دیگر نیز، از فضای آزادی فکری و هرج و مرج عقیده استفاده کنند و افکار نوظهوری را پی‌ریزی نمایند.

آذرکیوان (م ۱۰۲۷ ق.) و پیروانش، در حدود سال ۹۷۸ ق. به هندوستان کوچیدند و در آن‌جا بر اساس متون زردشتی و نوشته‌های کهن، مکتبی نوزردشتی بنیان‌نهادند. از مهم‌ترین متون این مکتب - که در عهد اکبرشاه در هند پدیدار شد - کتاب *دساتیر* بود. انجمن ناصری زردشتیان یزد، عقیده داشت که *دساتیر* را در هند و در حدود سال ۱۰۵۰ ق.، برخی از متصوفان برهمنی، از روی آئین ایرانی ساخته‌اند. (پورداود، ۱۳۸۰، ص ۲۴)

دانشمندان خاورشناسی که توجه بیش‌تری به *دساتیر* داشته‌اند، معتقدند که این کتاب، کتابی سراسر جعلی است که مطالب و زبان آن، با دیانت زردشتی و یا با زبان‌های باستانی ایران پیوستگی ندارد. بعد از *دساتیر*، کتاب‌های بی‌اساس دیگر آذر کیوانیان به نام *شارستان چهارچمن*، *آئین هوشنگ و دبستان المذاهب* و... در سده‌های ۱۲، ۱۳ و ۱۴ ق. پشت سر یکدیگر پدید آمد که آن‌ها نیز، در واقع، شرح و بسط دهنده روایات *دساتیر* بودند. (بهار، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۲۹۱) در این امر که نویسندگان *شارستان*، *آئین هوشنگ* و *دبستان*، مطالب *دساتیر* را دیده باشند تردیدی وجود ندارد.<sup>۱</sup> به هر حال با انتشار متون *دساتیری* در هند و ایران، این متون تأثیر بسزائی در فکر و اندیشه ایرانیان در زمینه تاریخ و زبان بر جای گذاشتند.

نویسنده *دساتیر*، عقیده داشت که زبان تفسیر *دساتیر*، فارسی سره است. بدین معنی که هر جا معادل عربی یک لغت در فارسی یافت نمی‌شده، خودش می‌ساخته‌است. لغت‌های ساختگی مزبور در فرهنگ *برهان قاطع* رسوخ پیدا کرده و در واقع، این فرهنگ به لحاظ این‌که در بردارنده واژگان *دساتیری* است، نقش مهمی در اشاعه چنین متونی داشته است.<sup>۲</sup> در زمان قاجار، با شروع رشد زیرزمینی باستان‌گرایی و حتا رخنه آن به دربار شاهان قاجار، کتاب *دساتیر* دستمایه‌ای شد که بسیاری از نویسندگان و شاعران به آن روی آوردند و

۱. *شارستان*، از جمله قدیم‌ترین کتاب‌هایی است که از *دساتیر* نام برده‌است. از برخی جملات نویسنده کتاب مزبور، می‌توان دریافت که وی، از مطالب *دساتیری* در نگارش اثر خود بهره برده‌است. در کتاب *دبستان مذاهب* نیز - که در سده دوازدهم هجری نوشته شده - در چندین جای مختلف از *دساتیر* نام برده شده‌است.

۲. فرهنگ *برهان قاطع* را در سال ۱۰۶۲ ق.، شخصی به نام محمد حسین بن خلف تبریزی گرد آوری کرده‌است. در این کتاب، از صدها واژه *دساتیری* یاد شده است. نویسنده فرهنگ مزبور، با وجود آن‌که از منابع و مأخذ دیگری خودش نام برده، اما از *دساتیر* یادی نکرده است. (برهان تبریزی، ۱۳۳۰).



آگاهانه یا ناآگاهانه در دامش افتادند. (بیگدلو، ۱۳۸۰، ص ۱۴۱) رضاقلی خان هدایت، شیبانی، ادیب‌الممالک فراهانی و فرصت شیرازی، از جمله نویسندگان و شاعرانی بودند که دل‌داده و شیفته واژگان دساتیری گشتند. در این زمینه، شواهد و مثال‌های بسیاری می‌توان آورد. اشاره گردید که وقار نیز، از جمله این افراد به شمار می‌آید.

وقار شیرازی - همان‌گونه که در مقدمه کتاب **روزمه خسروان** اشاره کرده - در نوشتن این کتاب، خود را ملزم به سره‌نویسی کرده‌است؛ تا آن‌جا که بجز در پاره‌ای از جاهای کتاب، از لغات عربی در آن اثری دیده نمی‌شود. وی، چنین نوشته‌است: «نگارنده این نامه و گزارنده این هنگامه، وقار همی گوید که روزگاری درازم این اندیشه در سر بود و این آرمان در دل که آزمون را، نامه‌ای شگفت به زبان پهلوی بر نگارم که اندر آن نامه نغز، از گفتار تازی هیچ نشان نبود و هیچ‌گونه سخن نرود.» (وقار، **روزمه**، ج ۱، ص ۵)

هرچند که وقار شیرازی از کتاب **شاهنامه** فردوسی به عنوان یکی از منابع اصلی خود بهره گرفته‌است، اما به نظر نمی‌رسد که خواسته سره‌نویسانی همچون وقار شیرازی، بازگشت به زبان روزگار فردوسی بوده‌باشد. اگر نوشته‌های پارسی‌گرایانه او در برخی جاها به زبان فردوسی می‌ماند، بدین دلیل نیست که وقار آن زبان را به کار می‌گیرد تا به شیوه فردوسی سخن بسراید، بلکه از آن‌جاست که زبان پارسی - بدان‌سان که استاد توس یا دیگر نویسندگان بزرگ زبان فارسی به کار گرفته‌اند - از دیدی دیگر، نزدیک‌ترین زبان به زبان پارسی سره‌است. با وجود الزام نویسنده در سره‌نویسی، نثر کتاب بسیار روان می‌باشد و واژگان نیز در جاهای مختلف آن، متناسب با متن به کار رفته‌اند.

در **فارسنامه** ناصری نیز، چنین آمده‌است که **تاریخ ملوک عجم**، به نثر فارسی خالص نوشته شده است و در آن، یک کلمه غیر فارسی نیز گفته نشده است (هدایت، ۱۳۴۰، بخش ۳، مجلد ۲، ص ۹۹۸) جای تعجب است که نگارنده این قسمت **فارسنامه**، به رغم تأکید بر این که در کتاب **روزمه خسروان پارسی** حتی یک کلمه غیر فارسی به کار نرفته است، برای نامگذاری این کتاب، از سه واژه عربی (**تاریخ ملوک عجم**) استفاده کرده است!

## ۲-۵. سنجدین مطالب کتاب وقار با شارستان:

بخشی از کتاب وقار در یادکرد گروه کیانیان است. وقار نیز، کیانیان را دومین گروه پادشاهان پارس دانسته و تعداد آنان را ده تن شمرده است. کیقباد اولین آنان و اسکندر، آخرینشان است. مؤلف ما، لقب «کی» را - که در ابتدای نام شاهان کیانی آمده است - به معنای «بزرگ، زبردست و دادگر» آورده‌است. در حالی که در کتاب‌های مختلف، لقب کی به معنای «اصل»، «اول» و همچنین به معنای «عزیز» آمده است. فقط طبری است که بنا به نوشته او، گاهی از کیقباد با صفت بزرگ یاد شده است. (طبری، ۱۳۵۲، ص ۴۸۷)

در کتاب وقار، در برخی جاها نام‌های کیقباد به صورت، غباد و کباد نیز آمده است. در آوردن شیوه تلفظ صحیح نام این پادشاه، وقار مطالب خود را از کتاب *شارستان* برگرفته است. در کتاب *شارستان*، درباره نام کیقباد چنین آمده است: «قباد، به قاف منقوطة مضمومه است و بکاف تازی مضمومه نیز آمده.» (۱۳۲۷ق، ص ۱۱۲) در حال این نام، به صورت کیغباد نیز در کتاب *شارستان* قید شده است.

وقار درباره معنای نام قباد، چنین نوشته است: «در پارسی نام‌های کهن اندر دیده ام که غباد، آن کس بود راست کردار، روی کس نگیرد و خواهش دیگری نگاه ندارد و کباد، همچنان است.» (وقار، روزمه، ج ۲، ص ۱) در این جا نیز، وقار از مطالب کتاب *شارستان* بهره برده است. قرینه جملات مزبور در کتاب *شارستان* چنین است: «قباد آن را نامند که در فعل حق روی هیچکس نبیند و قباد، به معنی ابداع نیز آمده.» (۱۳۲۷ق، ص ۱۱۲)

در این جا به عنوان نمونه، اثر وقار و *شارستان* را در برخی موارد دیگر در جدولی جداگانه، مقایسه می کنیم:  
درباره تولد کیقباد:

وقار	شارستان
در خدیونامه پارسیان، آورده اند که فریاد پسر خرداد پور جمشید، دخت خود را - که روشنگ نام داشت - زی زاب فرستاد که اندر خواب چنین دیده بود. زاب نیز به گفت سروش، بدان تن درداد و کیقباد از آن پدیدار گشت. (روزمه، ج ۲، ص ۱)	.... در خدیونامه آورده که فرهاد بن خرداد بن جمشید تهمورس، دخت خود را - که روشنگ نام داشت - برای زاب فرستاد. چه در واقعه دیده بود. زاب نیز به موجب الهام بدان رضا داده، پسری داشت کیغباد. (۱۳۲۷ق، ص ۱۱۲)

در ذکر کمالات صوری سیاوش:

وقار	شارستان
در هنگام سواری و تماشای هر که را دیده به دیدارش فتادی، دل از دست دادی و در پی او اندیشیدی و در نامه پارسیان است که در هنگام گذار، پیشه‌وران کشور از جایگاه خود برآمده، با او روان شدند. (روزمه، ج ۲، صص ۶۰-۶۱)	در سواری و سیر هر که آن حضرت را دیدی، دل از دست داده، عقب آن جناب روان شدی. در کتب پارسیان آمده که در حین عبور سیاوخش، اهل حرفه از دکان‌ها برآمده، با او به راه افتادندی. (۱۳۲۷ق، ص ۱۱۲)

## ۲-۶. وجه تسمیه نام شاهان در کتاب وقار:

وقار در برخی جاها در وجه تسمیه نام پادشاهان، مطابق معمول فرهنگ‌ها و تواریخ، به فقه‌اللغه متوسل شده‌است، اما منبع وی در این زمینه کتاب شارستان و منابع دساتیری بوده‌است. در این جا، دو نمونه را با هم می‌سنجیم:  
در معنی نام گشتاسب:

وقار	شارستان
گشتاسب به زبان پارسیان، آنچه در میانه آفریدگار و آفریدگان میانجی است، باشد. (روزمه، ج ۲، ص ۹۷)	در آئینه آئین آمده که گشتاسب... نام برزخ است میان خلق و خالق. (۱۳۲۷ق، ص ۱۵۱)

در معنی نام اسفندیار:

وقار	شارستان
در نامه خردکام بهمن آورده که اسفندیار نام ماهی از پارسیان است و نام سروشی که پرونده آن ماه است... و نام پنجم روز از ماه و فرشته پروردگار. (روزمه، ج ۲، ص ۱۰۹)	...بهمن در نامه خردکام آورده که اسفندیار، نخست اسفندار را گویند که رب ماه اسفندار است و هم نام اسفندار و هم نام رب روز پنجم است. (۱۳۲۷ق، ص ۴۶۱)

## ۲-۸. لغات دساتیری:

همان‌گونه که یادآوری گردید، وقار در نوشتن کتاب خود، از پاره‌ای لغات دساتیری استفاده کرده‌است. از آن‌جا که وی فهم معانی این لغات را برای خوانندگان خود دشوار می‌یافته، در حاشیه صفحات کتابش کوشیده تا معانی آن‌ها را بیاورد. در این جا به شماری از این لغات دساتیری و معانی دساتیری آن‌ها اشاره خواهیم کرد:  
- **آیفت:** به کسر و سکون فا، به معنی حاجت.  
- **آمیغ:** به معنی حقیقت باشد که در برابر مجاز است. آمیغی به معنی حقیقی در مقابل مجازی است.

- **ارخشیج:** به کسر شین، به معنی دشمن و نقیض و هریک از عناصر اربعه را گویند. ارخشیجستان، ماتحت فلک قمر در محل و موضع عناصر باشد.
- **افرازستان:** عالم علوی.
- **باستان:** زمان گذشته و کهنه و قدیم و کنایت از دهر و عالم است.
- **بیکران:** به فتح کاف، به معنی لامتناهی و بلاحد.
- **بوش:** به ضم اول و کسر ثانی، به معنی بود است که هستی باشد.
- **خدیو:** به کسر اول، صاحب و خداوندگار.



- خسرو: به معنی عادل و امام و پادشاه.
- شید: به کسر اول، مطلق نور و ضیا که ذاتی باشد نه مکتسبی و یکی از نام‌های آفتاب است.
- نمار: به وزن سوار، به معنی ایما و اشاره.
- نمشته: به فتح اول و کسر ثانی، عقیده و اعتقاد را گویند.
- وخشور: پیغمبر.

## ۲-۸. ملل و نحل شهرستانی:

وقار شیرازی در نگارش قسمتی از کتاب خود، تحت عنوان «گفتار اندر پیدائی زردشت»، از کتاب *ملل و نحل* شهرستانی گرت‌برداری کرده است. البته وقار شیرازی در قسمتی از کتاب خود، به نویسنده کتاب مزبور اشاره کرده است: «دانای شهرستانی در نامه خود - که در یادکرد هر کیش گرد آورده - گوید که زردشت، در روزگار گشتاسب پدید آمد.» (وقار، روزه، ج ۲، ص ۱۶۳)

در زیر، نمونه‌ای از این گرت‌برداری را به صورت مقایسه‌ای ارائه می‌کنیم:

وقار	شهرستانی
پدر او (زردشت) از آذربایگان است و مامش از ری... او را نامه‌ای است خودنگاشته و او را از نزد پروردگار فرود آمده... جهان را به دو بخش نموده... و در جنبش مردمان سخن کرده و آنها را به سه بخش نموده: منش و گویش و کنش (روزمه، ج ۲، ص ۱۶۳).	پدر او از آذربایجان بود و مادر از ری و نامش دغد بود... در آن کتاب تقسیم عالم کرده به دو قسم... بعد از آن موارد، تکلیف سخن گذار گشت و به سه قسم تقسیم کرد: منش، گویش و کنش (۱۳۲۱، صص ۲۵۱-۲۵۲).

## ۲-۹. مقایسه مطالب کتاب وقار با روضة الصفا:

وقار از *روضه الصفا* میرخواند، به عنوان یکی از منابع خود، مطالبی ذکر کرده است. البته وقار به این امر، در جاهائی از کتاب خود تصریح کرده است. با مقایسه کلمات و جملات این دو نویسنده، می‌توان به این امر پی برد. به عنوان نمونه، گزیده‌هایی از مطالب کتاب وقار و میرخواند را در زمینه چگونگی به پادشاهی رسیدن کیقباد، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

وقار	میرخواند
پس از سپری شدن روزگار گرشاسب، به کوشش و... لایه و زاری مردمان ایران زمین و یآوری زال، افسر بر سر نهاد و سپهسالاری خویش به رستم همی واگذاشت و هم از نخست، کمر بر دشمنی افراسیاب سخت بیست. (روزمه، ج ۲، ص ۲)	از بعد فوت گرشاسب به چندگاهی بنا بر استغاثه ایرانیان و سعی زال، تاج بر سر نهاد، زعامت لشکر و سرداری سپاه را به رستم دستان داد و هم در مبدأ جلوس، کمر عداوت و محاربت افراسیاب را بر میان بیست. (۱۳۳۸، ج ۱، ص ۵۶۸)



وقار، چنین ادامه داده که کیقباد، لشکری آماده کرد و پیشرو آنان را «گروهی از پهلوانان همچون رستم و مهرباب و قارن و کشواد زرین کلاه نمود و خود از پس پشت ایشان روان شد. افراسیاب نیز، با انبوهی بی پایان به نبرد ایشان روی آورد.» (وقار، روزمه، ج ۲، ص ۲) در این قسمت، وقار جملات کتاب میرخواند را با تغییرات اندکی نقل کرده است. احتمالاً میرخواند نیز در این قسمت، داستان خود را از شاهنامه برگرفته است. فردوسی هم نقل کرده که چون کیقباد بر تخت پادشاهی نشست، نامداران بر او انجمن شدند و کسانی چون رستم دستان و قارن و کشواد، بر زین و تاج او گوهرهای نو افشاندند و جنگ را با ترکان آراستند.

وقار در عباراتی مشابه با *روضه‌الصفاء*، چنین آورده است که چون افراسیاب قدرت رستم را در میدان نبرد مشاهده کرد، در پریشانی و سرکستگی فرورفت و کس نزد کیقباد فرستاد و خواهش نمود که آن شب را دست از کار و روی از کارزار بازدارند تا فردا چه اندیشه آید. خلاصه کلام وقار چنین است که هنگام سپیده دم، افراسیاب کسی را نزد کیقباد فرستاد و در آشتی کوبید. اما پهلوانان سپاه، کیقباد را از این کار برحذر می داشتند. در این جا وقار به دو بیت از استاد توس متوسل شده است. جالب این جاست که همین دو بیت را، میرخواند نیز در بخش کیقباد خود آورده است. تفاوت در این جاست که میرخواند، قبل از این دو بیت نیز سروده‌هایی را از فردوسی نقل کرده است، اما وقار آن‌ها را با وجود اقتباس از میرخواند، نیاورده و به نوعی به خلاصه‌نویسی روی آورده است. آن دو بیت، چنین است:

همی گفت کای نامور شهریار مکن آشتی جنگ را سازگار  
کزایشان نبود آشتی را نشان بدین روز، گرز من آوردشان  
(وقار، روزمه، ج ۲، ص ۵. بسنجید با میرخواند، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۵۷۰)

وقار، باز هم دنباله مطالب میرخواند را به قلم خود ادامه داده است. تفاوت در این جاست که نثر کلمات و جملات این دو یکسان نیست. اما با نگاهی گذرا، می توان دریافت که در اغلب قسمت‌ها، وقار از میرخواند گرت‌برداری کرده است.

وقار در قسمتی از داستان کیقباد، بیت‌هائی از شاهنامه فردوسی نقل کرده است. ابیات مزبور - که تقریباً پانزده صفحه پایانی از کتاب وی را در بر گرفته - در کتاب *روضه‌الصفای* میرخواند دیده نمی شود. این امر، حاکی از آن است که وقار، در کنار گرت‌برداری از میرخواند، مستقیماً به شاهنامه نیز رجوع داشته است. بیت‌های یاد شده، بدین ترتیب آغاز می شوند:

بگفتند با زال، چندین درشت که گیتی بس آسان گرفتی به مشت  
درباره مدت پادشاهی کیقباد، وقار به شعری از فردوسی استناد کرده است که همین

بیت در کتاب *روضه‌الصفاء* نیز آمده است. میرخواند بعد از این بیت، شش بیت دیگر نیز آورده است، که ابیات مزبور هم در کتاب وقار دیده می شود. تفاوت در این جاست که وقار، چندین بیت بیش تر از میرخواند آورده است. همان طور که اشاره گردید، این امر حاکی از آن است که وقار با وجود اقتباس از آثار دیگران، احتمالاً به منابع میرخواند از جمله *شاهنامه* فردوسی رجوع مستقیم نیز داشته است. بیت مزبور، با این بیت آغاز می شود:

صد و بیست سالش چونزدیک شد زبان، کند و چشمانش، تاریک شد

(روزمه، ج ۲، ص ۲۱. بسنجید با میرخواند، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۵۷۲)

وقار همچون میرخواند، دلیل هائی را مبنی بر ضرورت بودن پادشاهی دادگر ارائه داده و نوشته است که برخی از انسان ها همچون شیران تیز چنگ و پلنگانی هستند که همواره شیفته ریختن خون و برانگیختن شورش هستند و اگر بیم از وجود پادشاهی دادگر نباشد، چنین انسان هائی، رشته انتظام کارها را از هم خواهند گسیخت. چنین پادشاهی، پناه دادخواهان و دادخواه بی پناهان است (روزمه، ج ۲، صص ۳۰-۳۲. بسنجید با میرخواند، ۱۳۳۸، ج ۱، صص ۵۷۴-۵۷۵). وقار، در این جا ناصرالدین شاه قاجار را نمونه چنین پادشاهی دانسته و نه بیت در ستایش او سروده است که مطلع آن، چنین است:

جهاندارشه، ناصرالدین راد که پوزشگر او راست صد کیقباد

همان طور که گفته شد، وقار به گرته برداری از میرخواند بسنده نکرده و نام هریک از هفت خوان هائی را که رستم برای رهایی کیکاوس پیموده، به نقل از *شاهنامه* آورده است؛ در حالی که میرخواند ذکری از آن ها نکرده: «پور زال، از راه هفت خوان - چنان که در *شاهنامه* یاد آن به درازا نموده - سوی مازندران شد. نخستین خوان، شیر دلیری بود و...» (روزمه، ج ۲، صص ۳۷-۳۸) پس از این ماجرا، قضیه فتح یمن به دست کیکاوس و همچنین، چگونگی پیوند کیکاوس را با سودابه داریم. در این جا نیز، وقار مطالب کتاب میرخواند را با تغییر در واژه ها و جملات آن نقل کرده است.

سنجش دیگر قسمت های کتاب وقار شیرازی با *روضه‌الصفای* میرخواند، نشان می دهد که این گرته برداری در قسمت های مختلف کتاب وی ادامه داشته است، که در این جا چندان نیازی به مقایسه بیش تر نمی بینم.

### نتیجه:

"روزمه خسروان پارسی"، نام اصلی کتاب وقار شیرازی بوده و در واقع، در اغلب جاها و مخصوصاً در کتاب های فهرست، نام این کتاب اشتباهاً به صورت "تاریخ ملوک عجم" قید شده است.

دیباچه کتاب **روزمه خسروان پارسی**، به پیروی از برخی الگوهای پیشین نوشته شده و از لحاظ ساختار و مضمون، شباهت‌هایی با برخی از متون هم‌عصر و یا متون سابق خود داشته‌است. این دیباچه، دارای یک مقدمه مذهبی می‌باشد. مؤلف با بحثی خطابی - دینی، کوشیده‌است تا به قدرت خاصه پادشاه مشروعیت دینی ببخشد و شاید هم دایره سلطنت را، ادامه دایره نبوت معرفی بکند. در یک چنین اندیشه سیاسی، شاهان با مشیت الهی به برقراری عدل و داد می‌پردازند. کتاب مزبور به ناصرالدین شاه قاجار پیشکش شده‌است، نویسنده در دیباچه خود، ناصرالدین شاه را با لقب‌هایی همچون "سایه خداوند"، "دادرس دادخواهان" و "مرزبان کشور ایران" نام برده است که دلالت بر ادبیات سیاسی خاص نویسنده مزبور دارد.

روش وقار، گزیده‌برداری از متون سابق و مخصوصاً *روضه‌الصفای ناصر*، *شارستان چهارچمن* و *شاهنامه فردوسی* بوده‌است. وی در اغلب جاها، در گزیده‌برداری خود، مطالب این نویسندگان را کلمه به کلمه بازگفت کرده‌است. به هر حال، تشخیص متن و یا متون الگوی وقار شیرازی، برای خواننده ضروری می‌باشد.

وقار شیرازی تحت تأثیر زمانه خود، در نگارش اثرش گرایش‌های باستان‌گرایانه از خود بروز داده‌است. استفاده وی از متون دساتیری و همچنین سره‌نویسی او، دلیل آشکاری بر این مطلب می‌باشد. در واقع در زمان قاجار، با شروع رشد زیرزمینی باستان‌گرایی، کتاب‌های دساتیری، دستمایه بسیاری از نویسندگان شد. آنان، در نگارش آثار خودشان به این‌گونه کتاب‌ها روی آوردند. از جمله این نویسندگان، وقار شیرازی بوده است.

### کتابنامه

- آته، هرمان (۱۳۳۷). *تاریخ ادبیات فارسی*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- آخوندزاده، فتحعلی (بی تا). *نامه‌های کمال‌الدوله*. بی جا: بی نا.
- ..... (۱۳۷۶). *الفبای جدید و مکتوبات*. تبریز: نشر احیا.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۹). *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*. تهران: خوارزمی.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۶). *ما و مدنیت*. تهران: صراط.
- آفتاب، اصغر (۱۳۶۴). *تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*. لاهور پاکستان: خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران.
- آقاخان کرمانی، عبدالحسین (۱۳۲۶ ق.). *آئینه سکندری*. بی جا: بی نا.
- برهان تبریزی، محمدحسین (۱۳۳۰). *برهان قاطع* (محمد معین، مصحح). تهران.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۴). *سیک‌شناسی* (ج ۴). تهران: امیرکبیر.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۲). *آثارالباقیه* (اکبر داناسرشت، مترجم). تهران: ابن سینا.



- بیگدلو، رضا (۱۳۸۰). *باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران*. تهران: نشر مرکز.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۸۰). *فرهنگ ایران باستان*. تهران: اساطیر.
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۱). *تجدد بومی و بازانديشی تاریخ*. تهران: نشر تاریخ ایران.
- جلال‌الدین میرزا قاجار (بی تا). *نامه خسروان*. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- دیوان بیگی شیرازی، احمد (۱۳۶۴). *حدیقه الشعرا* (ج ۲). تهران: زرین.
- روحانی شیرازی، علی (۱۳۱۹). *گلشن وصال*. تهران: بی نا.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳). *از گذشته ادبی ایران*. تهران: سخن.
- شمارستان*، (۱۳۲۷ ق.). (موبد بهرام بیژن و دیگران، کوششگران). بمبئی: مطبع مظفری.
- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم (۱۳۲۱). *ملل و نحل* (افضل صدر ترکه اصفهانی، مترجم). تهران: علمی.
- طباطبائی، جواد (۱۳۸۲). *دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران*. تهران: نگاه معاصر.
- فرست شیرازی، محمد نصیر بن جعفر (۱۳۷۷). *آثار عجم* (منصور رستگار فسائی، مصحح). تهران: امیر کبیر.
- فسائی، حسن (۱۳۷۸). *فارسنامه ناصری* (ج ۱). (منصور رستگار فسائی، مصحح). تهران: امیر کبیر.
- کوئین، شعله‌ای (۱۳۷۸). *تاریخ نویسی در روزگار فرمانروائی شاه عباس صفوی* (منصور صفت گل، مترجم). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ماهیارنوبی، یحیی (۱۳۳۶). *خاندان وصال شیرازی*. بی جا: بی نا.
- مجمع التواریخ و القصص* (۱۳۱۸). (محمد تقی بهار، مصحح). تهران: کلاله خاور.
- مدرس تبریزی، محمد علی (۱۳۴۶). *ریحانة الادب* (ج ۶). تبریز: چاپخانه شفق.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۴۹). *التنبیه و الاشراف* (ابوالقاسم پاینده، مترجم). تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مصطفوی، علی اصغر (۱۳۷۰). *ترفند پیغمبر سازان و دساتیر آسمانی*. تهران: مؤلف.
- معصوم علی شاه شیرازی، محمد بن زین العابدین (۱۳۱۶). *طرائق الحقایق* (ج ۳). تهران: بی نا.
- میرخواند (۱۳۳۸). *تاریخ روضه الصفا* (ج ۱). تهران: انتشارات کتاب فروشی مرکزی.
- وقار شیرازی، میرزا احمد بن محمد شفیع (۱۳۴۶). *انجمن دانش* (محمود طاووسی، مصحح). شیراز: نوید شیراز.
- ..... (۱۳۸۳). *دیوان وقار شیرازی* (ج ۲). (داریوش کاظمی، مصحح). کرمان: دانشگاه آزاد اسلامی.
- ..... (۱۳۶۰). *عشیره کامل* (محمود طاووسی، کوششگر). شیراز: فروزنگه.
- ..... (۱۳۷۰). *محاكمة انسان و حیوان "مرغزار"* (محمد فاضلی، مصحح). مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ..... (۱۳۶۰). *مثنوی خضر و موسی* (محمود طاووسی، کوششگر). شیراز: فروزنگه.
- ..... (۱۳۶۲). *موزالاماره*. ترجمه منظوم فرمان حضرت علی بن ابیطالب (ع) به مالک اشتر نخعی (محمود طاووسی، کوششگر). شیراز: لوکس (نوید).
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۴۰). *مجمع الفصحاح* (بخش دوم از مجله دوم). (مظاهر مصفا، کوششگر). تهران: امیر کبیر.